

تاریخ 12/11/2008

کاندیدای اکادمیسین سیستانی

## وزیرفتح خان، کینگ میکرافغانستان (۴)

### آخرین نبردوزیرفتح خان با ایرانیان:

در موقعی که وزیرفتح خان قلعه اتک(دروازه شرقی کشور) را از تصرف سیکها بیرون کشید، ایرانیها برهرات(دروازه غربی کشور) حمله آوردند تا آن را متصرف شوند. وزیرفتح خان بی درنگ خود را از سرحدات شرقی به حواشی غربی رسانیده، با عزل حاجی فیروزالدین حکمران هرات، هرات را به کابل وصل نمود و جلو ایرانیها را در غوریان گرفت. جزئیات امر از این قرار بود که، در سال ۱۸۱۸م/۱۲۳۳ هجری یک بار دیگر ایرانیها هرات را به محاصره کشیدند. حاجی فیروزالدین برادر شاه محمود حکمران هرات با واگذاری قلعه غوریان و تادیبه مبلغی غرامات و برگرداندن خطبه و سکه به نام شاه ایران(فتح علیشاه قاجار) ایشان را از دوام محاصره بر شهر منصرف نمود. چون حاجی فیروزالدین توان مقابله با قشون ایران را نداشت، به شاه محمود برادرش رجوع کرد و برای استرداد قلعه غوریان از او کمک خواست. شاه محمود وزیرفتح خان را به کمک هرات فرستاد.

وزیربلادرنگ در رأس قشون ۱۲ هزار نفری به جانب هرات حرکت کرد و پس از توقف مختصر در قندهار و گرفتار شدن تماس غیر مستقیم با شهزاده کامران به حرکتش جانب هرات ادامه داد و وقتی به هرات رسید، در دو میلی شهر خیمه زد. حاجی فیروزالدین درحالی که از وزیر درخوف بود، به استقبال او شتافت و از وزیر و همراهانش پذیرائی گرمی به عمل آورد. ده روز توقف وزیرفتح خان در بیرون شهر به مذاکره با بزرگان و خوانین هرات پیرامون چگونگی جنگ با ایرانیها صرف شد.

وزیر که هدف این قشون کشی را بر هرات قبلاً تعیین کرده بود، یک شب تمام خوانین و طرفداران حاجی فیروزالدین را به خیمه خویش دعوت کرد. وقتی این بزرگان به سرا پرده مخصوص رهنمائی شدند، وزیر با دوست محمدخان و سایر برادران وعده زیادی از سربازانش به طرف شهر شتافت و به بهره داران و انمود کرد که برای ملاقات و اظهار تشکر از میهمان نوازی و الطاف حاجی فیروزالدین به نزد او آمده اند. وقتی اجازه ورود به قصر پذیرائی برای وزیر و افراد همراه او داده شد، حاجی فیروزالدین اسیر و ارگ به تصرف کسان وزیر در آمد.

دوست محمدخان و تنی چند از خدمتگاران همراه با "جایی سنگ" وارد حرمسرای حاجی فیروزالدین گردید و زنان حرم سرا را تاراج نمود. (۵۲) و بعد بدون اینکه از این عملیاتش به وزیر اطلاع دهد، از ترس وزیر فتح خان با چند نفر از خدمت گاران و آنچه که از حرامسرا به دست آورده بود، از هرات فرار نمود و راه کشمیر در پیش گرفت. وزیر وقتی از این عمل ناخردانه برادرش مطلع شد، سخت برآشفته و به برادرش سردار محمدعظیم خان، والی کشمیر نامه نوشت که دوست محمدخان را دستگیر و حبس نماید. سردار محمدعظیم خان نیز چنان کرد و دوست محمدخان را در زندان ماران کشمیر محبوس ساخت. (۵۳)

با دستگیری حاجی فیروزالدین واعزام او به صوب کابل، آرزوی اول وزیرفتح خان که الحاق هرات به کابل بود برآورده شد. سپس وزیر به تدارک وسایل جنگ با ایرانیها پرداخت و بلا فاصله به جانب ایرانی با لحن جدی و مدافغانه اطلاع داد که شاه محمود تنها پادشاهی است که میتواند در هرات به نام خودش سکه بزند و مالیه آن را جمع آوری کند و در خطبه ها اسمش خوانده شود، نه شاه ایران و هیچ کس دیگر!

حکمران مشهد، شجاع السلطنه حسن علی میرزا، این اطلاع را به مثابه اعلان جنگ پنداشته و از مشهد با قشون ۱۴ هزار نفری اش به سوی غوریان هرات مارش کرد. از این طرف وزیر فتح خان با قوای سی هزار نفری اش به استقامت غوریان به راه افتاد. (۵۴) وقتی شاهزاده حسن علی به مرز هرات نزدیک شد، قاصدی نزد وزیر فتح خان که به غوریان رسیده بود فرستاد و تقاضا کرد شرایطی را که قبلاً حاجی فیروزالدین قبول کرده بود بپذیرد، ولی وزیر شدیداً آن را رد نمود. بنابراین هر دو قشون پیش آمدند و در نزدیکی قریه کهسان سنگر گرفتند.

وزیر فتح خان درحالی که لباس سیاه برتن داشت و براسپ قوی هیکل و فشنگی سوار بود، در قلب سپاه خویش جاگرفت و از آن طرف شهزاده حسن علی با لباس شاهانه در وسط قشونش اخذ موقع کرد. پیش از آنکه جنگ آغاز گردد، وزیر ابتکار عمل را در دست گرفت و قاصدی نزد حسن علی میرزا فرستاد که اگر قلعه غوریان را ترک گوید به جنگ مبادرت نخواهد ورزید. تمام سران ایرانی به استثنای ذوالفقارخان، این پیشنهاد را پذیرفتند و یکی از آنها به نام میرزا عبدالوهاب اظهار داشت که ما موافقیم. جواب طرف را به وزیر آوردند، سپس وزیر فتح خان پیغام دیگری به جانب ایرانی فرستاد و خواهش کرد که سربازان ایرانی از موضع خویش عقب بروند، باز هم میرزا عبدالوهاب اظهار داشت که بایست چنین بشود. مگر ذوالفقارخان از این مساله به غضب آمده اظهار داشت که این امر حیثیت و وقار ایرانیها را لطمه

می زند و بعد با گفتن چند فحش (دشنام به افغانها) به توپخانه ایرانی امر کرد تا بسوی افغانها شلیک کنند. چهار توپ به صدا درآمدند و قاصد بسرعت نزد افغانها برگشت. البته افغانها نیز با توپ جواب ایرانیها را دادند و بلادرنگ جنگ آغاز گردید. سردار شیردلخان، سردار کهندلخان و سردار پردلخان همراه با سردار یار محمدخان الکوزائی هرکدام در رأس عده بی قشون افغانی با سرعت و برق آسا با شمشیرهای آخته برصوف لشکر ایران در جناح چپ که ذوالفقارخان آن را اداره می کرد، حمله بردند و قتل و کشتار هولناکی به سر آوردند. البته توپخانه ایران به مدافعت پرداخت و عده ای از افغانها را از پا در آورد. مگر به زودی گلوله های آنها تمام شد و دشمن سراسیمه گردید. به قول مولف نوای معارک شیردلخان چون شیرگران برصف دشمن زد و چند عدد توپ آنان را متصرف شد. (۵۵)

جناح راست قشون ایرانی نیز بر اثر حمله سواره نظام افغانی پراکنده شدند و فرار اختیار نمودند. شهزاده حسن علی که اسپش زخمی شده و نجاتش مورد خطر جدی قرار گرفته بود هر چند سعی ورزید تا مانع فرار افراد خود شود سودمند واقع نشد. سرانجام یکی از افراد ایرانی به نجات او رسید و اسپ خودش را در اختیارش قرار داد و او نیز فرار کرده خودش را به مشهد رسانید.

سواره نظام افغانی به تعقیب پرداختند، ولی در اینسوی جنگ حادثه بدی رخ داده ناگاه گلوله بی از جانب دوست یا دشمن بر دهن وزیر اصابت کرد و از شدت آن بیهوش شده از زمین اسپ پزیر غلطید. جنگجویان افغانی به تصور اینکه رهبر آنان کشته شده است، از جرئت آنان کاسته شد و از جنگ و تعقیب دشمن دست کشیده، روبرو تافتند و به طرف شهر هرات فرار نمودند.

بدینگونه فضای روشن و نمایان فتح افغانها با ابرهای شکست و فرار مکرر شد. وزیر فتح خان چند دقیقه بعد به هوش آمد و با تکان دادن شمشیر افراد خود را به جنگ و مقاومت فراخواند، ولی هیچکس متوجه او نشد و او نیز بناچار راهی شهر گشت و خیر شکست ایرانیها و فتح افغانها را به هراتیان آورد.

در حالی که ده هزار کشته ایرانی برجای مانده بود، بقیه السیف وقتی به مشهد رسیدند، پیروزی خود را جشن گرفتند و در هرات نیز به زودی ترس و وحشت جای خود را به شادمانی و خوشنودی پیروزی داد و شهر چراغان گردید. (۵۶) خبر این پیروزی به زودی به گوش شاه محمود رسید و او از کابل به عزم هرات حرکت نمود. وزیر فتح خان نیز دریافت که فکر ایرانیها در باره حمله هرات و وابستگی آن ولایت به ایران تغییر خورده است، لذا به اصلاح امور مالی و اداری و استحکامات شهر پرداخت.

باری جهانی، محقق افغانی در کتابی به این ارتباط مینویسد: "فریر، که چندسال بعد از جنگ با ایرانیان به هرات رفته بود و در باره این جنگ و شخص وزیر فتح خان با شاهدان عینی صحبت کرده، در باره شخصیت وزیر چنین مینویسد: او یک حکمران عادل و منور بود، و بسیار بزودی دل مردم هرات را بدست آورد. من با بسیاری هراتیان که وزیر را از نزدیک می شناختند، گفت و گو کرده ام، آنها تماماً نام او را با احترام بسیار یاد میکردند. او همانقدر که دلیر و شجاع بود، به همان اندازه پاک دامن و پرهیز گار هم بود. وی تمام زندگی خود را برای منافع و عظمت کشور وقف کرده بود. آخرین پیروزی او بر ایرانیان شهرت او را به آسمانها بالا برد و خود را برای فتح خراسان آماده میکرد، مگر متأسفانه یک فاجعه خطرناک افغانستان را از وجود یک انسان لایق محروم کرد و نقشه عالی ای را که او طرح کرده بود از میان برد. اگر نقشه او عملی میشد، افغانستان دوباره به عظمت و شوکت عهد احمدشاه می رسید." (۵۷)

بقول محقق انگلیسی، پیرس: برخورد و پیش آمد نیک وزیر فتح با مردم هرات و طرز اداره او طوری با متانت و وقار همراه بود که بزودی در دل مردم قدرشناس هرات جای گرفت و هراتیان او را فداکرتترین فرزند وطن و خدمتگار مردم می دانستند و از او امرش با دل و جان اطاعت مینمودند. وزیر در هرات به فکریک جنگ دیگر با ایرانیها افتاد تا زور و بخت خود را برای استرداد خراسان از ایران امتحان کند، بدین منظور لشکری فراهم آورد و تصمیم داشت به زودی بسوی خراسان و مشهد مارش کند (۵۸)، ولی متأسفانه که بخت با افغانها یاری نکرد و شاه محمود در قندهار از زبان حاجی فیروزالدین از واقعه خشنی که از طرف دوست محمدخان در برابر خانواده او صورت گرفته بود، مطلع شد و معلوم گردید که برادر فتح خان برای بدست آوردن نقدینه و جواهرات زنان، حرم فیروزالدین را که رقیه بیگم دختر شاه محمود هم از آنجمله بود، خلع لباس کرده است. شاه از شنیدن این اخبار، برآشفته و به شاهزاده کامران هدایت داد تا به هرات رفته و وزیر را مجازات کند. (۵۹)

### چگونگی کور کردن اشرف الوزراء فتح خان:

کامران میرزا که از مدتها قبل نسبت به وزیر فتح خان در دل کینه داشت، وی را مانع پیشرفت و خودکامه گی خود می پنداشت، فراراً جانب هرات حرکت کرد و وقتی به هرات رسید، در بیرون ارگ شاهی، در باغ شاه (شاه لمار) اقامت اختیار کرد و وزیر فتح خان برای رسم احترام و گرفتن هدایات هر روز به دیدنش می رفت. گرچه وزیر مکرراً از طرف هواخواهان خود توصیه می شد که بایست از شاهزاده کامران بر حذر باشد، ولی وزیر به نصایح دوستان گوش نمی داد

و کماکان یومیه برای تقدیم احترامات خویش و دریافت دستورات نزد کامران می رفت و با صحبت ها و ملاقات های خویش میخواست شاهزاده را متیقن سازد که او جز خدمت صادقانه برای عروج و استحکام خاندان سدوزائی هدفی ندارد، مگر برعکس از طرف کامران کمتر احترام می دید. (۶۰)

در عین حال کامران با شجاع السلطنه (حسن علی میرزا) والی خراسان باب مکاتبه را باز نمود و یک نفر موسوم به منصورخان را نزد حسن علی میرزا فرستاد تا پیغام رساند که جنگ اخیر با دولت ایران به ابتکار وزیر و بدون رضائیت شاه محمود صورت گرفته است. اکنون شاه حاضر است آن را جبران نموده و از دولت ایران معذرت بخواهد. فتح علیشاه قاجار که در این وقت به مشهد آمده بود، فرساده کامران را بار داد و در جواب به او پیغام داد که برای رفع خصومت باید یا وزیر فتح خان را که مسئول جنگ در بین دو کشور بوده، محبوساً به دربار ایران بفرستد یا همانجا در افغانستان از بینائی محروم گردد. (۶۱)

کامران این تقاضا را بهانه ساخته، پس از سه ماه اقامت در هرات روزی فتح خان را که برای دیدن او آمده بود، غفلتاً گرفتار نموده چشمان او را (بر طبق دستور شاه ایران) کور و از بینائی محروم ساخت. (۶۲)

پیرس مؤلف کتاب "عروج بارکزائی" مینویسد: وزیر فتح خان حسب معمول برای دیدن و تقدیم احترامات خویش نزد کامران آمده بود، عطا محمدخان (سابق حکمران کشمیر که به دست وزیر فتح خان خلع شده بود) نیز در آنجا حضور داشت. مکالمات شروع شد و مساله جنگ ایرانیان به میان آمد. یکی از سردارها به وضع تحقیر آمیزی گریختن وزیر فتح خان را از میدان جنگ به رخ کشید و او را طعنه زد و سردار دیگری نیز آن را تأیید کرد و برخی دیگر با تمسخر و ریشخند خوش خدمتی خود را به کامران نشان دادند.

وزیر که هر لحظه غرور و حیثیت او تخریب میشد با نگاه های تند و خشم آلودی به طرف هریک می دید و آن تحقیر و توهین را تحمل مینمود. در این ضمن کامران مداخله نموده وزیر را مورد طعنه قرار داد و گفت: چگونه در برابر یک دسته قشونی که خیلی از او ضعیف تر و کم جرئت تر بود، آبروی نژاد افغان را ریخته است؟ وزیر جواب شهزاده را با لحن درشت و عصبانی داده به او خاطر نشان نمود که به هیچ صورت او حیثیت و آبروی افغانان را نریخته و مسئول فرار و تلفات افغانان نیست. وزیر به یادش داد که در زمان جنگ های داخلی با قیصر که بعضاً برخلاف کامران جنگیده بود و در مواقع بسیار شمشیر خود را برای مدافعه او و پدش استعمال نموده است. این اشارات و کنایات کامران را بر افروخته ساخت و کامران امر داد تا او را دستگیر نمایند. سرداران او به یک بارگی از جا برخاسته و حمله کردند و وی را دستگیر نمودند. عطا محمدخان به اشاره کامران پیش رفت و خنجر خود را به چشمان وزیر فرو برد. (۶۳) یک سال بعد چشمان عطا محمدخان در کابل به امر دوست محمدخان و به انتقام چشمان فتح خان از حدقه بیرون آورده شد. (۶۴) بعد کامران وزیر را به ارگ هرات فرستاد تا در آنجا محبوس باشد و دوست قدیمی او حسین خان را به حفاظت او گماشت. (۶۵) تاریخ این جنایت کامران را، سال ۱۲۳۳ قمری/ ۱۸۱۸ میلادی ثبت کرده است. (۵۶) کامران میرزادر آخر عمر به صورت بسیار فجیعی به دست وزیر خود یار محمدخان شکنجه دید و در حالی که دختران و زنان جوان او در حیانت بین اعیان دولت او تقسیم شد و مورد تجاوز قرار گرفت، خودش پس از شکنجه های فراوان و نشان دادن خزینه و ثروتش برای وزیر یار محمدخان الکوزائی در زندان ارگ هرات خفه و گلیم دودمان شاه محمود نیز برچیده شد. (۶۷)

هنگام واقعه کور کردن فتح خان، پردلخان و شیردلخان در قصرشاهی هرات در چارباغ مصروف شطرنج بازی بودند که از مصیبت برادرشان توسط یکی از نوکران خویش اطلاع یافتند. هنوز باورشان از این اطلاع کامل نشده بود که افراد کامران میرزا اطراف چارباغ و قصرشاهی را برای دستگیری آنان محاصره نمودند. برادران با دسترسی به یک قبضه شمشیر و یک پیش قبض با شدت و وحدت تمام بر افرادی که قصد دستگیری آنان را داشتند حمله کردند و بدین سان راه فرار خود را تا یکی از منازل نزدیک قصر باز کردند. سپس با سرعت خود را مسلح ساخته براسپ های تیزتگی سوار و بسوی دروازه خروجی شهر تاختند، ولی در آنجا با یک دسته دوصد نفری از عساکر کامران میرزا روبرو شدند که برای دستگیری آنان صف کشیده بودند. هر سه سوار بدون آنکه تزلزلی در پیشتازی آنان رخ دهد بر صف عساکر کامران حمله بردند. از جمله پردلخان که قدری مریض بود در گیرودار این حمله اسپش مورد اصابت گلوله قرار گرفت و بر زمین افتاد و مرد و خودش اسیر شد، ولی دوبرادر دیگر او با رشادت و جلالت مردانه خود را نجات داده بسوی زادگاه خویش، قلعه نادعلی در غرب گرشک، فرار نمودند.

پردلخان به حضور کامران برده شد و محبوس گشت و بعد رها گردید، البته تحت شرایط بخصوص که کامران گذاشته بود، مگر پردلخان نیز بر اثر سخنان وزیر فتح خان که غیرت و همت او را تحریک میکرد از هرات فرار نمود و به برادران خویش در هلمند پیوست.

از طرف دیگر کامران وقتی از فرار پردلخان از هرات اطلاع یافت به غضب آمد و برای آنکه بر آتش غضب خویش آبی ریخته باشد، امر کرد که دوباره در چشمان وزیر که اندکی زخمایش التیام یافته بود خنجر فرو برده و گوشتی که در

چشمانش باقی مانده بود بیرون آورند. قاسم نامی مامور این جنایت شد و او خنجرش را درچشمان زخمی وزیر مجدداً فرو برد وگوشه آن را بیرون درآورد.

پیرس می نویسد: «فتح خان، آن وزیر غیرتمند وصابر بدون آنکه آهی بکشد ویا کلمه ای برزبان براند، خموشانه مقدرات خود را استقبال نمود.» (۶۸)

کامران بعد از این جنایت وزیرفتح خان وبرادر زاده او امین الملک را باخود به قندهار نزد شاه محمودآورد. ویقول تاریخ سلطانی، در قندهار، قاضی القضاة مشهور به خان علوم (ملا محمد سعیدخان بارکزائی) از او بسیار مواظبت کرد.

از طرفی وقتی شاه محمود دانست که برادران وزیر درکابل برای از پا درآوردن حکومت او عزم جزم کرده اند، با سپاه بزرگ از قندهار راهی کابل شد. همینکه شاه محمودبا قوایش از شهر خارج شد، برادران بارکزائی کندهاربا قوایش خویش برشهر کندهار حمله کردند. والی کندهار گل محمدخان پوپلزائی به آنها پیشنهاد نمود که تا معلوم شدن سرنوشت کابل به او مهلت بدهند ومنتظر بمانند در صورتی که شاه موفقیتی به دست نیابد او شهر را بدون جنگ به آنها تسلیم خواهد کرد. برادران وزیر نیز این پیشنهاد را ظاهراً پذیرفتند ومدتی منتظر ماندند، ولی در جستجوی حمله برقلعه افتادند.

برادران وزیرپس از آنکه تعدادی نردبان برای بالا رفتن بر برج و باوری شهرتهیه کردند، شبی برقلعه یورش بردند وبا سرعت برحصار شهربالا رفتند. نخستین کسی که برقلعه فراز آمد، میردادخان بارکزائی پدر شیردلخان شاغاسی بود که به شاه برج نورزائی صعود کرد وبه داخل قلعه فرود آمد وبعد دیگران از وی پیروی کردند. گل محمدخان والی وقتی از قضیه آگاهی یافت بدون مقاومت فرار کرد وخود را نزد شاه محمود به غزنی رسانید و او را از قضیه قندهار مطلع ساخت. شیردلخان امور قندهار را به دست گرفت ومیردادخان را به خاطر آن شجاعت واز خود گذری اش منصب ایشیک آقاسی بخشید. (۶۹) این شخص که بعد ها با امیردوست محمدخان به بخارا رفت وهنگام بازگشت به وطن در برخوردی با سپاهیان شاه بخارا به قتل رسید. (۷۰) جد بزرگ خاندان شاغاسی کابل است.

### تراژیدی قتل فتح خان:

شاه محمود وقتی از قیام برادران وزیر وموفقیت آنان درکابل وکندهار مطلع شد، در بین راه غزنی وکابل، سعی ورزید تا وزیرفتح خان را وادار به آشتی نماید. پس شاه وشهزاده بر وزیرفشارواردکردند تا به برادران خود درکابل وقندهار هدایت بدهد که از جنگ وشورش دست بکشند، لیکن وزیرکه مرد با همت ومغروری بود، در برابر وعده ها وفشار ایشان مقاومت نموده جواب داد که دیگر به امور دنیوی وسیاست علاقه ای ندارد واز مرگ خود وعقوبت نیز نمی هراسد.

وقتی شاه ولشکرش به مقام سعید اباد وردک رسیدند، یک بار دیگر وزیر فتح خان را تحت فشار وشکنجه قرار دادند تا به برادران خود نامه بنویسد و آنها را از جنگ ومخالفت منع نماید. البته شاه به او وبرادرانش همان مقام ومناصب قبلی را خواهد داد و به حکومت های سابقه خویش برگشته خواهد شد. وزیر در جواب شاه گفت: «تو چیزی به آنها تقدیم میکنی که در دست تو نیست ومال تو نیست ویک شخص کورمی تواند آن را از آن خود بسازد. پیش از آنکه فتح خان را از نورچشم محروم میساختی بایست عاقبت آنرا می سنجیدی واکنون آیا آنچه تو می کنی برای طوفانی که برانگیخته ای میتواند مفید ثابت شود؟ لیکن من از همه چیز ونتیجه هرچه که به میدان بیاید دست شسته ام وآنچه را برابرم قدر است استقبال میکنم.» (۷۱)

سپس شاه امر کرد تا سران لشکر او تماماً درقتل وزیرفتح خان سهم بگیرند وهریک به نوبه خود عضوی از اعضای بدنش را قطع کنند. شاه میخواست با این کار خود سرداران را از هرگونه نزدیکی ودوستی بابراادران بارکزائی باز دارد و تخم خصومت و دشمنی را برای ابد بین آنان و برادران بارکزائی بذر نماید. بعضی از این سرداران شاید اندک کدورتی از وزیر در دل داشتند وعده بی هم شاید هیچگونه کدورت وکینه ای نسبت به وزیر نداشتند و صرف به سابقه حب ذات در این جنایت عظیم وبی مانند تاریخی شرکت کردند. (۷۲)

مؤلف تاریخ سلطانی میگوید: شاه محمود وقتی از تصرف کابل به دست دوست محمدخان مطلع شد مایوس گردیده با خود اندیشید که مبدا هنگام مقابله با دوست محمدخان، بعضی اکابر و سران لشکر، وزیر را نجات داده به دوست محمدخان تسلیم نمایند ودر صف دشمن بیبوندند. بنابراین برای اینکه کینه دشمنی دایمی میان سران لشکر با برادران بارکزائی ایجاد کرده باشد، همه سران لشکر را طوعاً وکرهاً وادار به قتل او نمود. آن وزیر بی نظیر را مانند نیشکر بند از بند جدا کردند و آن شیر بیشه شجاعت در آن حالت از وفور غیرت آهی نکشید، بلکه کلمه شهادت وطیبه را برزبان رانده هم در آنجا به درجه شهادت رسید. (۷۳)

پيرس انگليسي ميگويد: «فتح خان با كمال شجاعت و دليري و تحمل و ثبات به اين جزاها تن در داده و تا وقتي مرد آهي نكشيد و از كسي طلب پوزش و عفو و تخفيف مجازات خود را ننمود و به هيچ صورت متانت و وقار خود را از دست نداد و بجز نام خدا حرفي بر زبان نراند تا آنكه به مرگ تسليم شد.» (۷۴)

موهن لال مولف كتاب حيات امير دوست محمد خان مينويسد كه: «هيچ حادثه تراژيدي ديگري در عصر ما با صحنه وحشتباري كه منجر به قتل وزير فتح خان گرديد، مقايسه شده نميتواند. وزير مظلوم و نابينا رادست بسته، بزنجير پيچيده و با غرب و غراب به دربار شاه محمود - كه همين وزير او را به تخت سلطنت نشانده بود- آوردند. پادشاه به وزير امر كرد به برادران باغي خود بنويسد تا از پادشاه اطاعت نموده تسليم شوند. وزير با جرئت جواب رد داد و گفت: اكنون من اسير و نابينا ام و بالاي برادران خود كنترول ندارم. شاه محمود خشمگين شده امر كرد او را بكشند. آنگاه درباريان شاه [ به اشاره قبلي شاه و شهزاده] وزير فتح خان را بطور وحشيانه قصابي كردند بنحوي كه اول انگشتان، بعد دستها، و پاهاي او را از حد مفاصل قطع كردند، سپس بيني، گوشها و لبهاي او را بريندند. جرئت و شهامت وزير آنقدر فوق العاده بود كه نه از زجر و درد ناليد و نه از قصابان استرحام نمود، تا آنكه سراو را از تن شقه شده اش جدا كردند.» (۷۵)

بدبنيان وزير مظلوم و بيچاره را زنده بندياز بند جدا كردند، چون اينكار به مرگ وزير نه انجاميد، پس تمام اعضاي بدنش را گوسفند وار قطع نموده و قطعات آن را در جوالي انداختند. جسد قطعه قطعه شده وزير توسط قاضي محمد سعيد (جد خاندان علومي) (۸۷) به غزني انتقال داده شد و در جوار زيارت شيخ رضي الدين علي لالا به خاک سپرده شد. (۷۶)

باقي دارد